

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۲

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۱۷

سال هفدهم، شماره ۶۷، بهار ۱۴۰۰

مقاله پژوهشی

[DOR:20.1001.1.2008.0514.1400.17.77.5](https://doi.org/10.1001.1.2008.0514.1400.17.77.5)

نگاهی به اشعار عرفانی ابن الکیزانی

امید ایزانلو^۱

ظاهره نوباغی^۲

چکیده

ابن الکیزانی، عارف و صوفی مصری قرن پنجم هجری است. او به عنوان فقیه و عارف بر شعر نیز دستی داشته، اما فقط تعداد اندکی از اشعار او برجای مانده است. از آنجایی که شعر یکی از راه‌های بیان حقایق بیان ناپذیر عرفانی است سعی شده است در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیل، اشعار ابن الکیزانی از این بُعد، مورد بررسی قرار گیرند. ویژگی‌های غالب اشعار عارفان همچون: استفاده از نماد و کنایه، استفاده از بحور شعری مشهور، اندک بودن تعداد اشعار، مبالغه، تشبیهات خاص و تقلید در اشعار او نیز به چشم می‌خورد. جدای از مضامین وعظ و ارشاد که در شعر او شاهد هستیم، عشقی که در اشعار خود به بیانش پرداخته، به سه دسته تقسیم می‌گردند؛ اشعاری که معشوق مؤنث است، اشعاری که معشوق مذکر است و اشعاری که معشوق جمع است. حضور معشوق مؤنث را در تمام اشعار عرفانی می‌توان یافت که نمودی از عشق الهی هستند. معشوق مذکر نیز می‌توان به نوعی بیانگر اعتقادات مذهبی باشد و قائل بودن ابن الکیزانی به تشبیه و تجسیم می‌تواند در این نوع نگرش او تأثیرگذار بوده باشد اما برای جمع آوردن معشوق توجیه خاصی نمی‌توان ذکر نمود. اما با این حال محتوای آنها یکیست؛ دوری و هجران و رنج معشوق، سختی عشق، اعراض معشوق و سرزنش دیگران.

کلید واژه‌ها:

ابن الکیزانی، شعر، عشق، عرفان.

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کوثر بجنورد، ایران. نویسنده مسئول: oizanloo@kub.ac.ir

^۲ - کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث.

پیشگفتار

شعر زبان ناگفتنی هاست. هر آنچه بیانش دشوار باشد می تواند در قالب شعر بگنجد، هر چند که نتواند معنا را به شکلی اتم و اکمل بیان کند. عرفان اینگونه است یعنی تجربیاتی که از راه شهود حاصل می گردد و به راحتی قابل بیان و انتقال به دیگران نیست. از سوی دیگر، عارفانی که مریدان بسیاری دور او گرد می آمدند باید به نحوی سیر و سلوک و حالات عارفانه را برای آنان تشریح می کردند تا بسان راهنمایی برای آنان باشد. در این میان، شعر به واسطه صنایع ادبی که در خود دارد، یکی از بهترین قالب های است که می تواند تا حدی از عهده این کار برآید. بنابراین شعر عرفانی حکم کتابی راهنماست برای مریدانی که سودای شهود عرفانی را در سر دارند. لذا هر آنچه در شعر عرفانی بیان می گردد حتی توصیفات و تشبہات زمینی و انسانی، لزوماً غایتی الهی داشته و بر اساس همین نگرش تبیین می گردد.

ابن الکیزانی یکی از این عارفان است. او از عارفان نه چندان مشهور قرن پنجم هجری است. از اشعار او جز ابیاتی پراکنده در خریده القصر، کتب تاریخی و ادبی چیزی باقی نمانده است. ابن الکیزانی در همین اشعار اندک، دو هدف را دنبال می کند؛ یکی وعظ و ارشاد و دیگری اشعاری که معنایی عاشقانه و عارفانه دارند و در واقع بیانگر عشق الهی سراینده آن می باشند که از عشق زمینی، دوری و هجران و رنج های عشق مادی آغاز می شود تا به عشق الهی و حقیقی می رسد. حقایق عرفانی حقایقی هستند که به طور صریح قابل بیان نیستند و عارف (گوینده) باید برای ارشاد مرید (شنونده)، تجارب عرفانی (معنی) را با الفاظ بیان کند و شعر بهترین گونه ای ادبی است که می تواند حق مطلب را به نحوی احسن ادا کند.

سؤال پژوهش

در این پژوهش ابیاتی که از ابن الکیزانی به جای مانده از لحاظ محتوایی و ادبی مورد بررسی قرار گرفته است تا مشخص شود که او چه نوع نگرشی به عشق داشته و شیوه بیان او چگونه بوده است؟

پیشینه پژوهش

بررسی های انجام گرفته و جستجو در منابع کتابخانه ای در مورد این شخصیت، تنها یک منبع را در اختیار نگارنده قرار داد و آن کتاب «ابن الکیزانی (الشاعر الصوفی المصری حیاته و دیوانه)» نوشته علی صافی حسین است که نویسنده در آن به صورت کلی به بیان شرایط دوره ابن الکیزانی، زندگی،

شعر و برخی ویژگی‌های شعری او پرداخته و در پایان کتاب اشعار به جای مانده از ایشان را ذکر نموده است.

زندگی ابن الکیزانی:

کسانی که در آثار خود یادى از ابن الکیزانی نموده‌اند، در مورد اسم او، نام‌های متفاوتی را ذکر نموده‌اند. عماد اصفهانی، زرکلی، الصفدی، السبکی و ابن خلکان نام و نسب ایشان را چنین نقل می‌کنند: «ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن ثابت بن فرج الانصاری، واعظ مصری، شافعی مذهب و معروف به ابن الکیزانی» (الاصفهانی، ۲۰۱۰: ۱۸؛ زرکلی، ۱۹۸۶: ۲۹۶؛ السبکی، ۱۹۶۷: ۱۴۷؛ الصفدی، ۱۹۶۲: ۳۴۸؛ ابن خلکان، ۱۹۶۸: ۴۶۱). اما ابن جوزی نام او را چنین ذکر می‌کند: «محمد بن ابراهیم ابو عبدالله الکیزانی» (ابن الجوزی، ۱۹۹۰: ۱۵۷). لقب الکیزانی به خاطر صنعت کوزه‌گری بوده که اجدادش به آن منتسب بوده‌اند (الاصفهانی، ۲۰۱۰: ۱۸). ایشان احتمالاً در فسطاط به دنیا آمده است (فروخ، ۱۹۷۲: ۳۲۵) ولی در مورد تاریخ تولد این فرد چیزی ذکر نکرده‌اند و با توجه به اینکه برخی سال وفات او را پانصد و شصت هجری (الاصفهانی، ۲۰۱۰: ۱۸) و برخی پانصد و شصت و دو هجری (ابن خلکان، ۱۹۶۸: ۴۶۱) می‌دانند، تاریخ ولادت او باید در ربع آخر قرن پنجم رخ داده باشد.

عماد اصفهانی و زرکلی ابن الکیزانی را عارف و صوفی می‌خوانند که در کلام، فقه، علوم عقلی و نقلی، فلسفه، علوم بلاغی، صرف و نحو و علوم حدیث تبحر داشته و با آراء و افکار فلسفی آشنا بوده است (الاصفهانی، ۲۰۱۰: ۱۸؛ زرکلی، ۱۹۸۶: ۲۹۶). هم اصفهانی و هم ابن خلکان او را شافعی مذهب دانسته‌اند. (الاصفهانی، ۲۰۱۰: ۱۸، ابن خلکان، ۱۹۶۸: ۸۶) اصفهانی به عقاید او نیز اشاره می‌کند که او به «قدیم بودن اعمال بندگان»^۱ معتقد بوده و معتقد به «تجسیم و تشبیه» بوده که شبیه اعتقادات کرامیه^۲ خراسان است و این عقاید را نوعی گمراهی و لغزش تلقی می‌کند (الاصفهانی،

^۱ - این از عقاید اشعریون است که معتقد به مختار نبودن بشر و مخلوق خدا بودن اعمال او داشته و اینکه انسان آفریننده عمل خود نیست، اکتساب کننده آن است. (برنجکار، رضا، آشنایی با علوم اسلامی (کلام، فلسفه، عرفان)، ۱۳۸۷، تهران، انتشارت سمت، ص ۳۵)

^۲ - موسس و پیشوای فرقه «کرامیه» شخصی است به نام ابو عبدالله محمد بن کرام به عرفان بن خزانه ابن البراء. این فرقه به خصوص در خراسان بسیار قوی حال بود و در سال‌های نخستین قرن پنجم هجری در نیشابور به اوج موفقیت خود دست یافت. در مورد ریشه‌یابی و منشأ و بستر افکار و عقاید کرامیه، نظرات گوناگونی عرضه شده است. برخی این فرقه را نشأت گرفته از دامن عقاید یکی از چهار مذهب فقهی اهل سنت می‌دانند و برخی آن را از متفرعات کلامیان می‌دانند. محمدبن کرام، آرای خود را در کتابی موسوم به عذاب القبر بیان داشته است. مهم‌ترین آرای این گروه تجسیم و تشبیه خداوند است. ابن کرام اتباع و یاران خود را به تجسیم خداوند دعوت می‌کرد و ادعا می‌نمود که خداوند دارای جسم است و دارای حد و نهایت از زیر و از جهتی دیگر که با عرش برمی‌خورد. (کلباسی اشتری، حسین، مقاله نگاهی

۱۸:۲۰۱۰) ابن الجوزی نیز به این نکته اشاره می‌کند که او مردی فاضل بود و در مصر یارانی داشت. او معتقد به قدیم بودن اعمال بندگان بود، یاران او با بسیاری از مصریان اختلاف داشتند (ابن الجوزی، ۱۹۹۰:۱۵۷). السبکی نیز نقل می‌کند که او در مصر به علم و زهد معروف و به تجسیم (تشبیه) معتقد بود (السبکی، ۱۹۶۴:۱۴۷). اما ابن خلکان اشاره‌ای به عقاید او نداشته و فقط او را زاهد و عارف معرفی می‌کند (ابن خلکان، ۱۹۶۸:۸۶). کسانی چون اصفهانی و ابن خلکان گروهی به نام «الطائفة الکیزانیة» را منتسب به او می‌دانستند، ولی کتب معروفی که به تصوف پرداخته‌اند اشاره‌ای به این گروه ننموده‌اند که می‌توان گفت یا چنین گروهی وجود نداشته و یا اینکه حیات و عقایدشان چندان پایدار نبوده است. عماد اصفهانی وفات او را به سال پانصد و شصت دانسته و محل دفن او کنار قبر شافعی بوده است (الاصفهانی، ۲۰۱۰:۱۸).

شعر ابن الکیزانی:

عماد اصفهانی شعر او را چنین توصیف کرده است: ساده، روان، همراه با کلمات فصیح، عبارت زیبا، معانی ژرف، وصف زیبا، تصویرسازی نو و خالی بودن از رکاکت (الاصفهانی، ۲۰۱۰:۱۸). ابن جوزی نیز او را صاحب دیوان ذکر کرده و شعرش را روان، دقیق، همراه با معانی خاص شعری توصیف نموده است (ابن الجوزی، ۱۹۹۰:۱۵۷). ابن خلکان نیز بیشتر اشعار او را در زهد دانسته ولی به آن دسترسی نداشته است و فقط یک بیت ذکر می‌کند که باعث شگفتی او شده بود:

و إذا لاق بالمحـبِّ غـراماً فکذا الوصل بالحبيب يليق

و در ادامه اشاره می‌کند که شعر او شعر خوبی است (ابن خلکان، ۱۹۶۸:۴۶۱). البته اظهار نظر با دیدن یک بیت چندان قضاوت منصفانه‌ای نخواهد بود.

اما ابن سعید مغربی، نظری برخلاف این افراد دارد و می‌نویسد: دیوان او را دیدم، دیوانش نزد مردم شهرت دارد و برای عامه مردم قابل فهم است، اما معانی عمیق و الفاظ ابداعی و نو در شعر او وجود ندارد (ابن سعید، ۱۹۵۱:۲۶۱). جدای از آنچه این افراد نقل کرده‌اند، بررسی آنچه از شعر ابن الکیزانی به دست ما رسیده است، نشان می‌دهد که قول ابن سعید به واقعیت نزدیکتر است. اما باید متذکر شد که اولاً دیوان کامل او در اختیار ما قرار ندارد، ثانیاً او نه شاعر بوده و نه هدفش سرودن شعر بوده است، بلکه بیان احساسات عاشقانه عارفانه و وعظ و ارشاد مردم در قالب شعر بوده است، لذا اعلام نظر قطعی به قوی و یا ضعیف بودن شعر ابن الکیزانی به دور از انصاف است و هر آنچه

در ادامه برای بیان ویژگی‌های شعر ایشان آورده می‌شود، به استناد ابیات و قطعات شعر نیست که از او بر جای مانده است.

ویژگی اشعار ابن‌الکیزانی؛

چنانکه کتب معتبر تاریخی در مورد زندگی ابن‌الکیزانی آورده‌اند، ایشان از فقها و عارفان بوده است. لذا قاعدتاً اشعاری که از او بر جای مانده است، لزوماً در همین راستا بوده و انعکاس دهنده‌ی تفکرات سراینده‌ی خود خواهد بود. از آنجایی که هدف اصلی عرفا از سرودن شعر ارشاد و وعظ و تبیین عشق عرفانی است، چندان به آرایش لفظی توجهی ندارند و از قالب شعری صرفاً برای انعکاس اندیشه‌های خود بهره می‌برند. بنابراین، نمی‌توان در اشعار عارفان به دنبال فنون و ابداعات شاعری بدیع گشت، زیرا متن بر صورت غلبه دارد. اشعار بر جای مانده از ابن‌الکیزانی به عنوان اشعار عرفانی تلقی می‌شوند که ویژگی‌های خاص خود را دارند که در ذیل بدان اشاره می‌گردد؛

- استفاده از نماد و کنایه

مفاهیم عرفانی حقایقی هستند که به طور صریح قابل بیان نبوده و به اصطلاح «بیان‌ناپذیر»ند، و این موضوع بیان‌ناپذیری تجارب عرفانی مورد اتفاق عرفای شرق و غرب است (یثربی، ۱۳۶۶: ۱۸). استدلال‌ات عرفانی مانند مطالبی است که از زبان دیگری ترجمه شده باشد. یعنی عارف، لااقل به ادعای خودش، آنچه را که با دیده دل و با تمام وجود خود شهود کرده است با زبان عقل توضیح می‌دهد (مطهری، ۱۳۶۹: ۷۷). به عبارتی روشن‌تر، عارف (گوینده) باید برای ارشاد مرید (شنونده)، تجارب عرفانی (معنی) را با الفاظ بیان کند. در این روش مبنای درک مطلب، معانی و مفاهیم عرفی و معمولی کلمات و الفاظ است که به عنوان معبر برای بیان معانی عرفانی به کار می‌رود. اما استعاره، تمثیل و کنایه، اگر چه در بیان حقایق به کار می‌روند، اما هرگز مطلوب و رضایت‌بخش نیستند، چرا که تشبیه و تمثیل اگر چه از جهتی ذهن را به حقایق نزدیک می‌کند اما از چندین جهت ما را از حقیقت دور ساخته و گمراه می‌کند. چون در طرفین تشبیه و تمثیل غالباً یک مناسبت منظور شده است، و در دیگر خصوصیت‌ها هیچ‌گونه مناسبتی وجود ندارد (یثربی، ۱۳۷۴: ۵۸۴).

یکی از بارزترین نمادهایی که در اشعار عرفانی بسیار به چشم می‌خورد، اشاره به نام معشوق‌های مشهوری همچون لیلی در شعر است. این معشوق گرچه به ظاهر زمینی است، اما تجلی عشق خداوند بر روی زمین است. عارف برای ملموس کردن زیبایی بندگی برای معبود، معشوق زمینی را در شعر خود ذکر می‌کند و در آن از زیبایی و عشق سخن می‌گوید تا بتواند نمی از یم بندگی خداوند متعال را به مریدان خود عرضه دارد. از سوی دیگر، معشوق زمینی، پله‌ای برای

رسیدن به عشق آسمانی است. معشوق زمینی به واسطه‌ی تلذذ و حس خوشایندی که در عاشق ایجاد می‌کند، از عشق مرکبی می‌سازد برای عروج عاشق به عالم لایتناهی.

در اندک اشعاری که از ابن‌الکیزانی بر جای مانده است، در چند قطعه به نام لیلی اشاره می‌کند؛
 تَلَذُّ لِي فِي هَوَى لَيْلِي مُعَاتِبَتِي لِأَنَّ فِى ذِكْرِهَا بَرْدًا عَالِي كَبْدِي^۱
 و؛

أَتَزَعُمُ لَيْلِي أَنَّنِي لَا أَحِبُّهَا وَ أَتَى لِمَا أَلْقَاهُ غَيْرَ حَمُولٍ^۲
 و؛

لَيْلَتِي رَامَةٌ عَوْدًا وَاجْعَلَا الْعَهْدَ جَدِيدًا^۳

در این ابیات ابن‌الکیزانی از معشوق خود نام می‌برد تا حالات عشق خود را در آینه وصف او به نمایش گذارد. اما در برخی ابیات چنان درگیر فرس می‌شود که به زحمت می‌توان آن را به عرش نسبت داد و معشوق تماماً در زمین سیر می‌کند و راهی به آسمان ندارد. از سوی دیگر، اطلاعاتی که کتب تاریخی از زندگی این عارف گمنام ارائه می‌دهند، همگی بالاتفاق از او به عنوان فقیه یاد می‌کنند. رسیدن به درجه‌ی فقاها نیز جز از طریق تحصیل مجدانه‌ی علوم دینی میسر نمی‌گردد. لذا به زحمت می‌توان این نوع نگاه ابن‌الکیزانی را به دوره‌ای از زندگی نسبت داد که او به دنبال معشوق زمینی بوده است. می‌توان برای توضیح چرایی نوع نگاه او، از عقاید او بهره برد، چه بسا اعتقاد او به تجسیم در نوع نگاه او تأثیرگذار بوده است که در ادامه به تفصیل به این موضوع پرداخته می‌شود.

- تهویل و مبالغه

مبالغه گرچه در عرف جامعه به عنوان امری ناپسند تلقی می‌گردد، اما وقتی پای به عرصه ادبیات می‌گذارد، از آن به عنوان یک آرایه یاد می‌شود که لفظ را آراسته و موجبات تلطیف کلام و اثربخشی آن بر خواننده و شنونده می‌گردد. خطیب قزوینی در این باره می‌گوید: «مبالغه در سه شکل تبلیغ و اغراق و غلو منحصر است؛ زیرا صفتی که ادعا شده یا ممکن است یا غیرممکن. اگر ممکن نباشد غلو است و اگر ممکن باشد یا امکان آن به طور عادی است یا نه. اگر امکان به طور عادی باشید، تبلیغ است و گر نه، اغراق» (خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۵).

^۱ - سرزنش به خاطر عشق لیلی برای من لذت‌بخش است، زیرا یاد او شفایی بر جگرم است.

^۲ - آیا لیلی گمان می‌برد که عاشقش نیستم، حال آنکه من تحمل آنچه از او می‌بینم را ندارم.

^۳ - ای دو شبی که با رانه سپری کردن بازگردید و لحظه وصل را مجدداً نو کنید.

نگاهی به اشعار عرفانی ابن‌الکیزانی / ۱۰۷

ابن‌الکیزانی در بیت زیر، یاد معشوق در دل را عامل سوختن آن می‌داند. او در این بیت غلو کرده است؛

أضحى يخاف على إحتراقِ فؤاده أسفاً لآتِك منه فى سودائه^۱
(دیوان: ۱۰۳)

او در جای دیگری، یاد معشوق را شفابخش می‌داند؛

عَلَّلُوا قَلْبِي بِذِكْرِهِ فَفَقَدْتُ زَادَ لَهْيِي^۲
(دیوان: ۱۰۵)

هجران معشوق برای او تحمل‌ناپذیر است؛

نَأَى عَنِّي وَقَلْبِي مِثْلُ بَرْقِ وَأَجْفَانِي سَحَابٌ ذَاتُ قَطْرِ^۳
(دیوان: ۱۱۴)

همچنین شدت درد فراق را سوزی سوزنده می‌داند که قلب را می‌سوزاند و اشکی رونده که چشم را غرق خود می‌سازد؛

دَعَّ مُهَجَّتِي تُحْرِقُهَا زَفْرَتِي وَمُقَلَّتِي يَغْرِقُهَا دَمِي^۳
(دیوان: ۱۲۱)

او برای تصویر بی‌خوابی خود از غم هجران یار، فاصله‌ی میان خواب و چشمانش را به اندازه‌ی فاصله‌ی میان او و معشوقش می‌داند؛

إِنَّ بَيْنَ الْكَرَى وَأَجْفَانِ عَيْنِي مِثْلَ مَا بَيْنَ وَصْلِ حُبِّي وَبَيْنِي^۳
(دیوان: ۱۳۶)

- تعداد اندک ابیات

یکی از ویژگی‌هایی که اغلب در مورد عارفان شاعر عمومیت دارد این است که کمتر صاحب دیوان هستند و بیشتر قطعات و اشعاری دارند که توسط مریدان، هم‌عصران و یا متأخران جمع‌آوری می‌گردد. دلیل این تعداد اندک ابیات، به جایگاه و منزلت و اشتغال آنان بازمی‌گردد. اغلب آنان با

^۱ - او ترس آن دارد که قلبش از تأسف بسوزد، زیرا، تو درون قلبش جای داری.

^۲ - قلبم را با یاد آن درمان کردند، اما بر سوز آن افزوده شد.

^۳ - به هنگام دور شدن، صدای تپش قلبش همچون رعد به گوش می‌رسد و همچون ابر بارانی، اشک می‌ریزد.

توجه به جایگاهی که دارند، وقتی را صرف آموختن و کسب مهارت در شعر نمی‌کنند. همچنین شرایط شغلی و حرفه‌ای آنان ایجاب می‌کند که به جای سرودن شعر به وظایف شغلی خود عمل کنند. این قریحه شاعری است که به آنان امکان می‌دهد تا برای بیان احساسات عرفانی خود از قالب شعر استفاده کنند. به همین خاطر است که در اشعار آنان، از سایر اغراضی که در شعر دیده می‌شود، خبری نیست. ابن‌الکیزانی نیز به عنوان یک فقیه عارف از این امر مستثنی نیست. مسلماً او بیشتر عمرش را صرف تعلیم و تعلم کرده است و به واسطه استعداد شاعری که داشته، از دنیای شعر چیزی را استفاده کرده است که در انعکاس مضامین عرفانی مورد نظر او مؤثر افتاده است. لذا به راحتی می‌توان پی برد که ابن‌الکیزانی چندان در شعر صاحب‌نام نبوده است که مریدان او و یا متأخران اهتمامی به اشعار او داشته باشند. البته از میان رفتن اشعار او امری انکارناپذیر است، ولی مسلماً آنقدر نبوده است که بتوان او را عارفی شاعر و پرکار نامید.

– تقلید

تقلید موضوعی است که از دیر زمان در زندگی انسان‌ها وجود داشته و همواره زمینه‌ساز ظهور اندیشه‌های نو بوده است و شاید پیشرفت امروز مرهون تقلیدهای منجر به نوآوری گذشتگان باشد. اما تقلید همواره اینطور نیست، بلکه گاهی به تناسب موقعیتی که فرد دارد صرفاً در همان حد تقلید باقی مانده و پا از آن فراتر نمی‌گذارد. این موضوع در عرصه ادبیات نمود بیشتری دارد. همواره سبک‌های ادبی برجسته متقدمان مورد تقلید متأخران بوده است و تنها کسانی که به ابداع سبک جدید و یا تعالی همان سبک قدیم رسیده‌اند که همت خویش را مصروف ادبیات کرده‌اند. لذا کسانی که پرداختن به شعر و نویسندگی جزئی از فعالیتشان باشد کمتر به نوآوری می‌رسند و بیشتر در عرصه تقلید باقی می‌مانند. این نکته به وضوح در شعر ابن‌الکیزانی به چشم می‌خورد. گرچه عمده مضامینی که او در شعر خود بدان می‌پردازد، عشق و ارشاد است اما به دلیل فقاقت و اشتغال به تعلیم و تعلم، به تقلید از گذشتگان بسنده کرده و نمودی از خلاقیت و نوآوری در شعر او دیده نمی‌شود. البته این تقلید در ساختار است تا محتوا.

ابن‌الکیزانی در قطعه زیر از ساختار و محتوای شعر قدما تقلید نموده است. او همچون پیشینیان با فراق یار شعرش را آغاز نموده به تقلید از آنان، مضامینی همچون رفتن قبیله معشوق، قرار گرفتن معشوق در کجاوه، تشبیه او به ماه، توصیف حرکت شتر و دشواری فراق را دستمایه توصیف و بیان عشق خود قرار داده است. اما این تقلید در راستای مضمون جدیدی به نام شعر عرفانی است که در آن مضامین جنبه الهی دارد نه زمینی. شاعر در ابیات زیر همان گریستن بر آثار برجای مانده از خانه‌ها را تکرار می‌کند و این بار معشوق را به آهوتشبه می‌کند؛

بِرَبِّكُمْ مَا عَرَجْنَا سَاعَةً
نَنْوُحُ عَلَى الطَّلَلِ الدَّارِسِ
فَقَيْضُ الدُّمُوعِ عَلَى رَسْمِهِ
يَتَرَجَّمُ عَنْ خُرْقِ البَائِسِ
وَلِي فِيهِمْ شَادِنٌ أَهْيَفُ
يَفُوقُ عَلَى الغُصْنِ المَائِسِ^۱

ذکر نام معشوق یکی دیگر از جنبه‌های تقلید به شمار می‌رود؛

أَتَزَعُمُ لَيْلِي أَنَّنِي لَا أَحِبُّهَا
وَأَنْتِي لِمَا أَلْقَاهُ غَيْرَ حَمُولِ

- تشبیهات خاص اشعار عرفانی

مضمون مورد نظر عارفان مستخرج از تشبیهات و صنایع ادبی که در آثار خود به کار می‌برند نمونه‌ای از فراروی شاعران از تقلید صرف است. آنان به تناسب هدفی که دارند بعضاً در اشعار خود از تشبیهاتی استفاده می‌کنند که در جهت القای معنای مشخص و معینی به کار می‌رود که با ادبیات معمول متفاوت است؛ در بیت زیر سوزش دل از تشبیهاتی است که در اشعار عرفانی به کرات به چشم می‌خورد، اما در سایر اغراض شعری نمود کمتری دارد؛

أَضْحَى يَخَافُ عَلَى إِحْتِرَاقِ فؤَادِهِ
أَسَفًا لِأَنَّكَ مِنْهُ فِي سَوَادِئِهِ

در بیت زیر، ابن‌الکیزانی زینت و آراستگی بنده را در تقوا داشتن عنوان کرده است. مسلماً چنین تصویرسازی لزوماً در اشعاری به مضامین عرفانی و الهی به چشم می‌خورد؛

زِينَةُ الْعَبْدِ بِالتَّقَى
فَأَجْعَلِ الصَّدَقَ صَاحِبَا

از آنجایی که عمده مضامین ابن‌الکیزانی در عشق است، در بیت زیر صبر را به شمشیری تشبیه کرده که در برابر عشق به معشوق کند شده است، اما از عشق خود دست‌بردار نیست؛

قَدْ قُلُّ صَبْرِي فَيَكُ مُنْهَزِمًا
لَا يَثْنِي وَهَوَاكُ فِي الطَّلَبِ

حتی سنگ سخت نیز تحمل دوری و هجران و صبوری در راه عشق را ندارد و از شدت سختی ذوب می‌گردد؛

كَلَفْتَنِي مَا لَوْ يَكْلَفُهُ
صَلْدًا لَذَابَ لَهُ صَفَا الصَّلْدِ

هجران به قدری برای شاعر سخت است که کشتن با شمشیر، راحت‌تر از کشتن به واسطه‌ی

^۱ - شما را به خدا ساعتی درنگ کنید تا بر آثار برجای مانده نوحه سر دهیم/ اشکهای سرازیر شده بر روی آن نشان از سوز دل بینوایی دارد/ در میان آنان آهویی سپید و گردن دراز است که از شاخه‌های خمیده بر زمین بلندتر است.

دوری معشوق است.

قَتَلْتَنِي بِالسَّيْفِ وَإِنْ لَمْ يَجُزْ أَهْوَنُ مِنْ قَتَلْتَنِي بِالْهَجْرِ

اما افسوس که جز هجران، نتیجه‌ای برای او حاصل نشد و خواب را از چشمان او دور کرد. معشوق از شاعر دور شده است و او برای توصیف شدت سختی این هجران، خواب به چشم نیامدن را چنین توصیف کرده است که؛ فاصله‌ی میان خواب با چشمانم به اندازه‌ی فاصله‌ی من و معشوقم است؛

إِنَّ بَيْنَ الْكَرَى وَ أَجْفَانِ عَيْنِي مِثْلَ مَا بَيْنَ وَصَلِ حَبِيْبِي وَ بَيْنِي

اغراض شعری ابن‌الکیزیانی

- وعظ و ارشاد

ابن‌الکیزیانی در شعر خود دو هدف را دنبال می‌کند؛ یکی وعظ و ارشاد و دیگری اشعاری که معنایی عاشقانه و عارفانه دارند و در واقع بیانگر عشق الهی سراینده آن می‌باشند (صافی حسین، بی- تا: ۸۳). همان‌طور که قبلاً اشاره شد، ابن‌الکیزیانی عالم، فقیه و محدث بوده است، بنابراین پند و اندرز دادن و ارشاد مردم یکی از مهم‌ترین وظایف اینگونه افراد تلقی می‌شد. او نیز به امر اهتمام داشته و در اشعار خود نیز به آن پرداخته است. اما با توجه به نبود دیوان او، تعداد اشعاری که در این زمینه در دسترس ما قرار دارد از بیست بیت تجاوز نمی‌کند که نمونه‌هایی از آن را در ذیل ذکر می‌کنیم.

در ابیات زیر انسان را به توبه و توسل دعوت می‌کند تا با اشک ریختن طلب مغفرت کند، و هشدار می‌دهد که بترس از زمانی که خداوند تو را در حال گناه ببیند؛

قِفْ عَلَيَّ الْبَابِ طَالِبَا وَدَعْ الْوَدْمَعَ سَاكِبَا
وَتَوَسَّلْ بِهِ إِلَيْهِ مِنَ الذَّنْبِ تَائِبَا
خَفْ مِنْهُ أَنْ يَمُرَا كَ عَلَيَّ الذَّنْبِ رَاكِبَا

(خریده القصیر: ۳۳)

و در جای انسان راستین را کسی می‌داند که افراد فاضل و عالم، مدح او گویند و اینکه مدح انسان‌های جاهل قرب و منزلت انسان‌ها را بالا نمی‌برد:

إِذَا سَمِعْتَ كَثِيرَ الْمَدْحِ عَنْ رَجُلٍ فَإِنظُرْ بِأَيِّ لِسَانٍ مَدْوَحَا

فَإِنْ رَأَى ذَاكَ أَهْلَ الْفَضْلِ فَارْضِ لَهُمْ مَا قِيلَ فِيهِ وَ خُذْ بِالْقَوْلِ تَصْحِيحًا
أَوْ لَا فَمَا مَدْحُ أَهْلِ الْجَهْلِ رَافِعُهُ وَ رَبِّمَا كَانَ ذَاكَ الْمَدْحُ مَجْرُوحًا
(خریده القصر: ۱۹)

در بیت زیر صبر در تعامل و برخورد با مردم را، نمودی از خرد می‌خواند؛
إِنْ كُنْتَ لِأَبَدِ الْمَخَالِطِ الْوَرَى فَأَصْبِرْ فَإِنَّ مِنَ الْحَجَا أَنْ تَصْبِرَا
(خریده القصر: ۲۴)

و مواردی از این دست که مجال پرداختن بدانها نیست.

عشق

- عشق در شعر عرفانی:

بخش دوم اشعار ابن الکیزانی اشعار عارفانه و در عشق الهی است. عشق از مهم‌ترین عناصر و عالی‌ترین مقامات در عرفان است و از ابتدا در رابطه با این موضوع بحث بوده است که عشق چیست؟ اندیشمندان و عارفان دوره‌های مختلف پاسخ‌هایی را برای آن آورده‌اند. طبق نظر افلاطون، شخص عاشق از چندین مرحله می‌گذرد تا به زیبایی مطلق برسد. عاشق مورد نظر افلاطون [راه را] با زیبایی جسمانی آغاز می‌کند، سپس به زیبایی جان، یعنی فضایل انسانی می‌رسد. فراتر از این مرحله، مرحله اکتساب معرفت و علوم است، یعنی زیبایی مطلق که یکی از صور یا مثل افلاطونی است (افلاطون، ۱۳۶۱: ۲۶۹). اگر چه عشق افلاطونی راهش را از امور مادی آغاز می‌کند، متعلق میل او نه کمال مادی بلکه کمال معنوی است. از نگاه ارسطو، عشق سه متعلق دارد: سودمندی، خوشایندی و لذت بخشی، نیکی. فلوطین زیبایی حقیقی را با خیر یکسان می‌داند (آبراهاموف، ۱۳۸۸: ۱۴-۱۵).

در اسلام رابعه از نخستین کسانی بود که به آموزه عشق بی‌غرضانه به خداوند قائل بودند. این رأی برای بسیاری از صوفیانی که با هدف کسب پاداش یا اجتناب از کیفر در آخرت، به خداوند خدمت می‌کردند چیز جدیدی بود. طبق نظر حارث بن اسد محاسبی، عاشقان حقیقی امید دارند که مشکلات زندگی دنیا را تحمل کنند و خداوند را در آخرت ببینند. در نظر قشیری، عشق به منزله مقامی است که «خود» انسان را به نحوی متحول می‌کند که خصلت‌های خود را از دست می‌دهد و مزاج روحانی معشوق را به خود می‌گیرد (همان: ۴۷-۴۱).

محمی‌الدین ابن عربی درباره عشق که آن را دین و ایمان خود می‌داند، می‌گوید: «هر کس که عشق را تعریف کند، آن را نشناخته، و کسی که از جام آن جرعه‌ای نچشیده باشد، آن را نشناخته، و کسی

که گوید من از آن جام سیراب شدم، آن را نشناخته، که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند» (ابن عربی، ۱۳۸۳: ۱۱۱). ابوالحسن علی بن محمد دیلمی در کتاب «عطف الالف المألوف علی اللّام المعطوف» بر مبنای عاشقان، عشق را به پنج نوع تقسیم می‌کند. بر این اساس، در پایین‌ترین سطح عشق حیوانی و شهوانی است و بالاتر از آن نوع طبیعی قرار دارد که مربوط به انسان‌های معمولی است. نخبگان در درجه سوم، عشق روحانی دارند و عارفان در مرتبه چهارم، عشق عقلانی دارند و در بالاترین مرتبه، اهل توحید قرار دارند که عشق آنها عشق الهی است (دیلمی، ۲۰۰۷: ۱۵). سهروردی، شیخ اشراق، در «رساله فی حقیقه العشق و مونس العشاق» در مورد عشق می‌گوید: «محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. و عشق خاص‌تر از محبت است، زیرا که همه عشقی، محبت باشد اما همه محبتی، عشق نباشد. و محبت خاص‌تر از معرفت است، زیرا که همه محبتی، معرفت باشد اما همه معرفتی، محبت نباشد. پس اول پایه، معرفت است و دوم پایه، محبت و سوم پایه، عشق. و به عالم عشق که بالای همه است نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت، دو پایه نردبان نسازد. عالم عشق، منتهای عالم معرفت و محبت است (نصر، ۱۳۴۷: ۲۶۸).

- ویژگی محتوایی اشعار عاشقانه - عارفانه ابن‌الکیزانی

شعر عارفانه ابن‌الکیزانی، در عشق الهی است و از عشق زمینی، دوری و هجران و رنج‌های عشق مادی آغاز می‌شود تا به عشق الهی و حقیقی می‌رسد. اگر چه ابن‌الکیزانی در اشعارش حتی، نام معشوقه اش را ذکر نموده است، اما این فقط مرحله گذر است نه توقف در صورت؛

أَتَزْعَمُ لَيْلَى أَنْسَى لَا أَحْبَبُهَا وَ أَنْسَى لِمَا أَلْقَاهُ غَيْرَ حَمُولٍ^۱

(وافی: ۳۴۹؛ خریده القصر: ۳۸)

عین‌القضات همدانی در این رابطه چنین می‌گوید: «ای عزیز، جمال لیلی، دانه‌ای دان، بر دامی نهاده؛ چه دانی که دام چیست؟! صیاد ازل چون خواست که از نهاد مجنون، مرکبی سازد از آن عشق، که خود او را استعداد آن نبود که به دام جمال عشق ازل افتد که آنگه به تابشی از آن هلاک شدی، بفرمودند تا عشق لیلی را، یک یا چندی از نهاد مجنون مرکب ساختند؛ تا پخته عشق لیلی شود، آنگاه بار کشیدن عشق الله را قبول تواند کردن» (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۹۶). آنچه ابن‌الکیزانی در اشعار عاشقانه - عارفانه خود تصویر می‌کند تماماً، تماماً عشق و دلدادگی و سوز و گداز در هجران یار است. او همواره به یاد معشوق بوده و لذت زندگی او در این است؛

^۱ - آیا لیلی گمان می‌برد که من عاشقش نیستم و من بر آنچه بر من تحمیل شود ناتوانم.

نگاهی به اشعار عرفانی ابن الکثیرانی / ۱۱۳

والله لولا أن ذكرَكَ مؤنسي ما كان عيشي بالحياة يطيباً^۱
(دیوان: ۱۰۴)

و جایگزینی جز معشوق برای خود نمی‌بیند؛

لست ممّن يرى سواكَ بديلاً لا ولا يتنغى لعهدِكَ نقضاً^۲
(دیوان: ۱۱۸)

اما راه عشق، بس صعب‌العبور و سخت است و رنج‌های بسیار دارد؛

لقیننا بعدَ ليلين العـــــــ لـــــــ يشئ الصَّعبَ الشــــديدا
(دیوان: ۱۱۰)

هر آنکس که رنج عشق را بداند در غم او، مرثیه خواهد سرود. زیرا عشق تکلیفی بس سنگین است که اگر بر سنگ سخت تکلیف شود ذوب می‌گردد؛

لو أن عندَكَ بعضَ ما عندی لَرثیتَ لی مِن شدَّةِ الوجدِ
كَلَفْتَنی ما لو یكَلِّفُه صَلا لذابَ له صَفا الصَّلدِ
(دیوان: ۱۱۱)

بهره عاشق از معشوق جز سوز و گداز و تأسف و دلدادگی است؛

لیسَ حظی من الحبائِبِ إلّا لوعَیةٌ أو تأسَفٌ أو غَرامٌ
(دیوان: ۱۳۴)

اما با این حال، معشوق امید عاشق است و مایه شفای او؛

هم رجائی وهُم نهاییه سُولی وهُم بُرءٌ مُهجَّتی والسَّلام
(دیوان: ۱۳۴)

عاشق از معشوق می‌خواهد که او را از دست سرزنشگر نجات دهد، زیرا او اولین عاشق نیست؛

خَلَّصُونی مِن یدِی عَذلِکُم وَمَا أَنَا أَوَّلَ صَیبٍ عَشِيقا
(دیوان: ۱۲۳)

^۱ - به خدا سوگند اگر یاد تو همدم من نباشد، لذتی در زندگی‌ام وجود ندارد.
^۲ - من برای تو جایگزینی نمی‌بینم و شایسته نیست که عهد خود را با تو بشکنم.

زیرا سرزنش آنان بیهوده بوده و راه به جایی نمی‌برد، چرا که عاشق از عشق خود دست برنمی‌دارد؛

فَخَلَّ عَنْ عَذْلِي فَلَنْ يَنْفَعَنِي الْعَذْلُ
مَا لِفُلُوَادِي عَنْهُمْ صَابِرٌ وَلَا مَعْدِلٌ
(دیوان: ۱۳۱)

از ابتدای شکل‌گیری عرفان اسلامی، فقها، با عارفان جدال دارند، چرا که معتقدند آنان به شریعت بها نمی‌دهند. فقیهان زاهد، یکی از دشمنان اصلی عارفان عاشق، هستند. فقیهان شریعت‌مدار و تکلیف‌گرا، نسبت عاشقی با خداوند را نمی‌پذیرند و از طرفی عارفان عشق را راه وصول به خدا برگزیده اند، از این رو گوش به فقیهان نمی‌دهند؛

سواء أن تلوموا أو تريحوا
أما لو ذقتما صرف الليلي
أيت القلب لا يهوى نصيحا
إذن لعدرتما القلب القريحا
(خریده القصر: ۲۰)

حتی اگر معشوق را از عاشق دور سازند یادش را نمی‌توانند از خاطر عاشق پاک کنند؛

إن حَجَبُوا شَخَصَكَ عَنْ نَاطِرِي
مَا حَجَبُوا ذِكْرَكَ عَنْ خَاطِرِي
(دیوان: ۱۱۵)

آنچه در این راه او را می‌آزارد اعراض معشوق است، اعراضی که مدام تکرار می‌شود و خیال پایان ندارد؛

مَا أرى صَدُودَكُمْ
يَتَّهِي إِلَيَّ أُمْدٍ
(دیوان: ۱۱۰)

- اشعار ابن‌الکیزانی بر اساس معشوق

آنچه در عشق ابن‌الکیزانی نمودی متفاوت دارد این است معشوق در اشعار ابن‌الکیزانی به سه دسته تقسیم می‌شوند؛

^۱ - چه قلب مرا سرزنش کنی یا آن را آسوده رها کنی، نصیحت نمی‌پذیرد / اگر مصیبت‌های روزگار را بچشید آنگاه عذر قلب عاشق را می‌پذیرید.

- عشق عام (بدون اشاره به زمینی یا الهی بودن)

این معشوق جنبه کلی دارد و به راحتی می‌توان برداشتی عارفانه از آن داشت و در اشعار اغلب عارفان می‌توان بدان دست یافت و قابلیت تعمیم به عشق مجازی و حقیقی را دارد. در برخی ابیات، یاد معشوق، همدم و مونس عاشق است و زندگی غیر از آن لذتی برایش ندارد. این عشق سر تا پای وجودش را فراگرفته است؛

والله لولا أن ذكرك مؤنسي ما كان عيشي بالحياة طيباً
وإليك قد رحل الهوى بحشاشتي و السقم مشتملاً و أنت طيباً
(وافی: ۳۵۰؛ خریدۀ القصیر: ۳۳۸)

«ابوطالب مکی یکی از نشانه‌های عشق به خداوند را، به یاد آوردن (ذکر) خداوند در اوقات فراوان می‌داند» (آبراهاموف، ۱۳۸۸: ۴۹). آخرین مقام در عشق که دباغ مطرح می‌کند، ذکر بوده که یکی از نشانه‌های عاشق است (همان: ۱۵۱). عاشق همیشه در ذکر و فکر معشوق است و هر چیزی که در این مورد مانع یاد و ذکر معشوق شود، از آن فاصله می‌گیرد و همیشه در چنان هشیاری و آگاهی است که هیچ گاه به خود اجازه نمی‌دهد به چیزی دل ببندد که این دل بستگی بین او و معشوق فاصله ایجاد کند و یا حتی یاد او را در هاله ای از ابهام فرو برد (محمدی، ۱۳۸۱: ۳۰۴).

بنت والشوق مقيم في الحشا يتمادتي حرة في الكبدي
(خریدۀ القصیر: ۲۱)

اما تحمل این عشق ساده نیست، بلکه باید فرد را یارای فراق معشوق باشد. فراقی که گداز آن سنگ سخت را ذوب می‌کند؛

كلفتني ما لو يكلفه صلداً لذاب له صفاً الصلداً
يا ليت لما زومت تلتفني في الحب كان بما سوى الصدا
(خریدۀ القصیر: ۲۲)

در بیت اول شاعر این عشق را چنان سنگین می‌داند که اعتقاد دارد اگر بر سنگ تحمیل شود سنگ ذوب می‌گردد. به نظر این بیت برگرفته از آیه ۷۳ سوره احزاب باشد: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» که حافظ نیز بیتی در این مضمون دارد:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند

در بیت دوم از اعراض معشوق شکوه می‌کند. «عاشق همواره از فراق معشوق نالان است» (محمدی، ۱۳۸۱: ۳۱۱) «و همیشه در ذکر و فکر معشوق است و هر چیزی که در این مورد مانع یاد و ذکر او شود، از آن فاصله می‌گیرد و همیشه در چنان هشیاری و آگاهی است که هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌دهد به چیزی دل ببندد که این دل بستگی بین او و معشوق فاصله ایجاد کند و یا حتی یاد او را در هاله‌ای از ابهام فرو برد» (همان: ۳۰۴). حتی اگر این دیدار در خواب باشد، باز هم لذت‌بخش و خوشایند است؛

قَدْ زَارَتِي طَيْفُكَ فَي مَضَجَعِي يَا حَبَاذَا طَيْفُكَ مِنْ زَائِرِ
(خریده القصر: ۲۵)

نهایت عشق، دیدار است و اگر امید به دیدار نباشد، از فرط اشتیاق ذوب می‌گردد؛

لَوْلَا الْمَطَامِعُ بِالتَّلَاقِي لَذُبْتُ مِنْ فَرَطِ إِشْتِيَاقِي
(خریده القصر: ۳۵)

یکی از بارزترین نشانه‌های عاشق آن است که «عاشق، آنچه را که خداوند دوست می‌دارد بر آنچه خود، آشکار یا نهان، دوست می‌دارد ترجیح نهد» (همان: ۹۶)، حتی اگر این خواسته، تحمل سال‌ها رنج دوری و هجران باشد؛

لَوْ إِن تَنظَّمْتَنِي أَسْهُمُ الْهَجْرِ كُلِّهَا لَكُنْتُ عَلَى الْأَيَّامِ غَيْرَ مُلَوِّلٍ
و لَسْتُ أَبَالِي إِذ تَعَلَّقْتُ حَبَّهَا أَفَاضْتُ دُمُوعِي أَمْ أَضِرُّ نَحْوَلِي^۱
(وافی: ۳۴۹؛ خریده القصر: ۳۸)

در نهایت، سالک عارف پس از پیمودن مرحله‌ی وحدت، به مقام «فنا فی الله» می‌رسد. در مقام فنا که «دارالقرار» و مقصد سیر و سلوک سائران و عارفان است، سالک نه تنها غیر و «ماسوی الله» را نفی می‌کند بلکه اصلاً آنها و حتی خود را نمی‌بیند تا آن را نفی کند؛

إِشْرَبِ عَلَيَّ مِنْظِرِ الْحَبِيبِ فَفِي بِهِجَاتِهِ نَائِبٌ عَنِ الْبَدْرِ

^۱ - اگر تیره‌های هجران پیوسته بر من فرود آیند، از روزگار خسته و ملول نمی‌گردم / چون عاشق او گشتم اهمیت نمی‌دهم که اشکهایم سرازیر شده یا لاغر شدنم به من ضرر می‌رساند.

وَمَتَّعَ الطَّرْفَ مِنْ لَوَاحِظِهِ تَغْنَبَهَا عَنْ سُلَاقَةِ الْخَمْرِ^۱
(خریده القصر: ۲۵)

شراب رمز عشق الهی است و شاعر نوشیدن آن را به مثابه فنای فی الله دانسته است، که او را از دیگر چیزها بی نیاز می سازد، و در واقع این عشق جایگزین همه چیز غیر از خداست. هر که در این وادی قدم گذارد و شمه‌ای از اصل این عشق را بچشد، به وصال رسیده و دیگر به فرع آن توجهی نمی کند. «از آنجایی که عشق سبب می شود که انسان در حوزه‌های مختلف موفقیت یابد، اخوان الصفا آن را لطفی که از جانب خداوند به انسان شده، و نمود مشیت الهی است، تلقی می کردند» (همان: ۳۲).

إِصْرَفُوا عَنِّي طَبِيبِي	وَدَعَوْنِي وَ حَبِيبِي
عَلَّلُوا قَلْبِي بِذَكَرِهِ	فَقَد زَادَ لِهَيْبِي
طَابَ هَتَكِي فِي هَوَاهُ	بَيْنَ وَاشٍ وَ رَقِيبِ
لَا أَبَالِي بِفَوَاتِ النَّفْسِ	سِ مَادَامَ نَصِيبِي
لَيْسَ مَن لَامَ وَ إِن أَطَنَّ	بَ فِيهِ بِمَصِيبِ
جَسَدِي رَاضٍ بِسُقْمِي	وَ جَسَدِي بِنَحْصِي

(وافی: ۳۴۸؛ خریده القصر: ۲۰)

- مذكر بودن معشوق

جز اندک ابیاتی که ابن الکیزی از ابتدای قطعات شعری خود، از معشوق مؤنث نام برده، در سایر ابیات نه تنها نامی از معشوق نیست، بلکه ذکری از جنس مؤنث نیز به چشم نمی خورد. ابتدا باید ذکر نمود که ذکر معشوق زمینی، فارغ از جنسیت آن پله‌ای برای ورود به مرحله بالاتر است. اما سؤال اینجاست که چرا معشوق کسی همچون ابن الکیزی که به فقیه و عارف بودن شهرت دارد، مذكر است؟ برای رسیدن به جواب این سؤال، دو حالت را می توان تصور کرد؛ ابتدا اینکه، دلیل آن می تواند رواج همان غزل مذكر باشد. در عصر عباسی به دلیل وسعت یافتن قلمرو اسلامی، و ورود غلامان و کنیزان از ادیان و فرهنگ‌های مختلف، باعث رواج غزل اباحی و عقیف گردید. غزل مذكر یکی از انواع غزل اباحی بود که در این دوره ظهور و بروز کرد و در میان برخی شاعران از جمله

^۱ - به یاد چهره یار شراب بنوش، درخشانی چهره‌اش جایگزینی برای ماه است، چشم را از نگاه‌ها او سیراب کن تا از شراب بی نیاز گردد،

ابونواس شایع گردید. این برداشت در مورد مقصود ابن‌الکیزانی صدق نمی‌کند زیرا از یک سو، او به عنوان فقیه و عارف شهرت داشته و حسن اخلاق و رفتار او در کتب معتبر تاریخی نقل شده است. از سوی دیگر، ابن‌الکیزانی با حکومت فاطمیان همدوره بوده است. آنچه در کتب تاریخ ادبیات عربی در رابطه با ادبیات دوره فاطمی نقل شده است، ردپایی از رواج غزل مذکر به چشم نمی‌خورد.

نکته دیگری که از اهمیت بسزایی برخوردار بوده و می‌تواند بیانگر چرایی رواج معشوق مذکر در شعر او باشد، تأثیر نگرش و باورهای عقیدتی ابن‌الکیزانی در شعر اوست؛ از آنجایی که ابن‌الکیزانی به فرقه مجسمه و مشبّه منتسب بوده، بعید نیست که خداوند را مجسم و مذکر دانسته و اشعارش را با ضمائر مذکر عنوان کرده است. «در میان فرق اسلامی دو فرقه با عنوان مشبّه و مجسمه هستند. این دو تقریباً یکی هستند و اعتقاداتشان بسیار نزدیک است، زیرا در توحید خالق قائل به تشبیه به خلق شده‌اند و خداوند را به موجودات جسمانی تشبیه می‌کنند و برای خداوند دست و پا و دیگر اعضای موجودات جسمانی را قرار می‌دهند. او را دارای جا و مکان می‌دانند و عنوان می‌کنند که هر کس جا و مکان نداشته باشد معدوم است. حتی نقل کرده اند که خداوند خواست آدم را بیافریند، آینه‌ای پیش‌روی خود نهاد و آدم را به صورت خود بیافرید» (مشکور، ۱۳۷۵: ۳۹۰). این معشوق مذکر همان خصوصیات معشوق مؤنث را دارد، در جایی، عاشق را می‌رنجانند؛

يَا مَنْ يَتِيهَ عَلَي الزَّمانِ بِحُسْنِهِ إعْطِفْ عَلَي الصَّبِّ المَشوقِ التَّائِهِ
أَضْحَى يَخافُ عَلَي احتِراقِ فُؤادِهِ أَسْفَافاً لَأَنَّكَ مِنْهُ فَي سَوْدائِهِ^۱
(وافی، ۳۴۸)

او چنان در عشق محبوبش گرفتار شده که بر بستر بیماری افتاده است و یاد معشوق چنان بر جاننش نقش بسته است که او را نزد خود حاضر و ناظر می‌بیند. این اوج تأثیر عشق است و اگر آن را مجازی بدانیم «باید تأثیر عشق مجازی را چنین بیان نمود: اولاً: در عرفان مسأله اساسی انجذاب انسان است به طرف حق، و حرکت اوست در این طریق و مسیر. و بدیهی است که منشأ اصلی حرکت همان «انجذاب» است. ثانیاً: این انجذاب و میل اگر شدت یابد، از آن به عشق و شوق تعبیر می‌شود، از حسن و جمال منشأ می‌یابد. ثالثاً: ادراک این حسن و جمال نسبت به استعداد و مراتب

^۱ - ای آنکه با زیبایی خود بر زمان ظلم می‌کنی، بر عاشق دل‌باخته رحمی آور/ ترس آن دارد که از روی حسرت قلبش بسوزد، زیرا تو درون قلبش جای داری.

و درجات استبصار افراد فرق می‌کند و یک فرد حالاتش همیشه به یک وضع و در یک پایه نمی‌ماند.» (یثربی، ۱۳۶۶: ۳۲۹). فراق این عشق در ابن‌الکثیرانی به درجه‌ای رسیده است که اشک‌های معشوق نشان دهنده‌ی شدت عشق اوست؛

فَقَيْضُ الدَّمْعِ عَلَى رَأْسِهِ يَتَرَجَّمُ عَنْ حُرْقِ البَائِسِ
(خریده القصر: ۲۵)

و خواب را از چشمان او ربوده است؛

قَالَ لِمَنْ وَكَلَنِي بِالسُّهُدِ إِنَّ مَنْ أَسْهَرَتْهُ لَمْ يَرْقُدِ
(دیوان: ۱۱۰)

یاد معشوق به قدری در جان و دل عاشق رخنه کرده است که به هیچ وجه نمی‌تواند او را از یاد ببرد؛

إِنْ حَجَبُوا شَخْصَكَ عَنْ نَاطِرِي مَا حَجَبُوا ذِكْرَكَ عَنْ خَاطِرِي
(دیوان: ۱۱۵)

عاشق که معشوق را می‌بیند، از خجالت سرش را پایین می‌اندازد، عاشق گمان به خستگی معشوق می‌برد، اما اینگونه نیست؛

أَطْرَقَتْ حِينَ رَأَيْتَهُ خَجَلًا عِنْدَ اللِّقَاءِ فَظَنَّنَاهُ مَلَا
(دیوان: ۱۲۹)

بلکه این عشق به مرحله‌ای بالاتر یعنی شوق رسیده است که بر جان معشوق مسلط گشته. «شوق دومین مرحله احوال عرفانی است که وجود آن، نیازمند صادق بودن محبت عاشق بوده و پایان آن دیدار است» (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۴: ۳۳۰).

مَلِكُ الشُّوقِ مُهَجَّتِي حَبَّذَا مَنْ تَمَلَّكَ
قَدْ رَمَانِي بِحُبِّهِ وَنَهَانِي عَنِ البِكَاءِ
(دیوان: ۱۲۶)

چنانکه مشخص شد، تمام این ابیات اشاره به معشوق زمینی و مذکر دارد، اما غرض و هدف شاعر آن نبوده است. اگر مقصود همین بود، بالاخره باید بیتی که نشان از وصل باشد دیده می‌شد، اما تماماً رنج هجران است و شاعر مدام در آرزوی وصل یار است. لذا این مضامین به معنایی غیر از

معنای ظاهری آن اشاره دارد و دلیل آن به باورهای مذهبی ابن‌الکیزانی مرتبط است، یعنی قائل شدن به تشبیه و تجسیم خداوند.

- جمع آوردن معشوق

دسته‌ی سوم ابیاتی هستند که معشوق جمع است. مضامینی که ابن‌الکیزانی در این اشعار به کار می‌برد تفاوت چندانی با سایر اشعارش ندارد، بلکه همان مضامین و مفاهیم تکرار می‌شود. در جایی از سختی راه وصول به معشوق شکایت می‌کند؛

حَاوَلْتُ وَصَلَكُم فَعَزَّ الْمَطْلَبُ وَذَهَبَتْ أَسْأَلُكُمْ فَضَاقَ الْمَذْهَبُ
لَا بَدَّ مِنْكُمْ فَاهْجُرُوا أَوْ وَاصَلُوا مَا مَثَلُكُمْ فِي الْحَبِّ يُتَجَنَّبُ^۱

(دیوان: ۱۰۵)

اما معشوق دور می‌شود و با این کار مرگ عاشق را نزدیک می‌گردانند، مرگ عاشق چه می‌تواند باشد جز دوری عاشق؛

بَعُدْتُمْ فَقَرَّبْتُمْ بِيُعَدُّكُمْ حَتْفِي وَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فِي مُفَارَقَةِ الْإِلْفِ

(دیوان: ۱۲۲)

آنان رفتند تا قلب مشتاق معشوق را هلاک سازند و اگر امید پیوستن به آنان را ندارد، باید بایستد و مسیر هجرانشان را ببوسد؛

مَا أودَعُواكَ مَعَ الْعُرَامِ وَوَدَّعُوا إِلَّا لِيَتَلَفَّ قَلْبُكَ الْمُشْتَاقُ
قِفْ فَاِسْتَلِمِ أَثَرَ الْمَطْيِ تَعْلَاً إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ نَحْوَهُنَّ لِحَاقُ

(دیوان: ۱۲۳)

اما اگر عشق میان آنان عدالت پیشه کند، آنان با هجرانشان عاشق را هلاک نمی‌سازند و رو به سوی سرزنشگر نمی‌آورند؛

لَوْ كَانَ هَذَا الْهَوَى الَّذِي قَتَلَا مَا بَيْنَ قَلْبِي وَبَيْنَهُمْ عَدْلًا
لَمَا اسْتَحَلُّوا بِهِجْرِهِمْ تَلْفِي وَلَا اسْتَمَالُوا إِلَيَّ الَّذِي عَدْلًا

(دیوان: ۱۲۹)

^۱ - برای وصال به شما تلاش کردم، اما این خواسته سخت شد، خواهان شما گشتم اما عرصه بر من تنگ گردید / گریزی از دلدادگی بر شما نیست، پس یا هجران برگزینید یا وصل، زیرا همچون شما را نمی‌توان عاشق نشد.

توجیه خاصی برای این دسته از ابیات وجود ندارد اما مسلم است که منظور شاعر معشوق‌های زمینی نبوده‌اند. اینکه چرا شاعر معشوق خود را جمع می‌بندد، شاید منظور مراحل عرفان بوده است، یا اینکه مقصود او مقربان درگاه الهی بوده و شاید منظور، صفات الهی باشد. در هر صورت، این موضوع جای واکاوی بسیار دارد که در این مقال نمی‌گنجد.

نتیجه‌گیری:

کتب معتبر تاریخی از ابن‌الکیزانی به عنوان عارف و فقیه یاد کرده‌اند. گرچه اطلاعات کمی از زندگی او در دسترس قرار دارد و ابیات اندکی از او برجای مانده است اما همین اطلاعات کم از حیات او و تعداد اشعار کم، می‌تواند نگرش نزدیک به واقعیت در مورد اشعار او را روشن سازد. اشعار او جز در تشبیهات عرفانی، خالی از ابداع و ابتکار بوده و صرفاً در دایره تقلید باقی مانده است. مضامین و اغراض شعری او از دو مضمون ارشاد و عشق فراتر نمی‌رود. سه شکلی که او از عشق ارائه می‌دهد به صورت معشوق مؤنث، معشوق مذکر و معشوق جمع است. موضوعات اشعاری که چنین معشوقی دارند همگی دارای نوعی اشتراک موضوعی هستند. اعتقادات و باورهای فرقه‌ای ابن‌الکیزانی از بارزترین ویژگی‌های ممیزه اشعار عرفانی اوست که معشوق را قابل لمس و دیدن تصویر که ناشی از قائل بودن او به تجسیم و تشبیه خداوند متعال است. لذا این اشعار می‌تواند همچون سندی از شرایط و ویژگی‌های شعر عرفانی در دوره‌ی ابن‌الکیزانی و فرقه‌های مذهبی آن دوران باشد.

منابع و مأخذ:

- ۱- آبراهاموف، بنیامین (۱۳۸۸)، عشق الاهی در عرفان اسلامی (تعالیم غزالی و دباغ)، ترجمه حمیرا ارسنجانی، تهران: نگاه معاصر.
- ۲- ابن الجوزی (۱۹۹۰)، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، تحقیق جنان جلیل محمد الهموندی، م ۸، بغداد: الدار الوطنیة.
- ۳- ابن خلکان (۱۹۷۱)، وفيات الأعیان، حققه الدكتور احسان عباس، المجلد الرابع، بیروت: دارالثقافة.
- ۴- ابن دباغ (۱۹۵۴)، مشارق الأنوار و مفاتيح اسرار القلوب، حققه هـ ریتو، بیروت: دارالصادر.
- ۵- ابن سعید (۱۹۵۳)، المغرب فی حلی المغرب، حققه و علق علیه الدكتور شوقي ضيف، م ۱، ط ۴، قاهره: دارالمعارف.
- ۶- ابن عربی، شیخ محیی الدین محمد بن علی (۱۳۸۳)، فتوحات مکيه، ترجمه محمد خواجهوی، ج ۲، ج ۱، تهران: مولى .
- ۷- الاصفهانی، عمادالدین (۲۰۱۰)، خريده القصر و جريد العصر (قسم شعراء مصر، المجلد ۱۵، حققه احمدامين و شوقي ضيف و احسان عباس، قاهره: لجنه التأليف و الترجمة و النشر.
- ۸- افلاطون (۱۳۶۱)، پنج رساله افلاطون، ترجمه محمود صناعی، تهران: انتشارات علمی فرهنگي.
- ۹- انيس، ابراهيم (۱۹۵۲)، موسيقى الشعر، ط ۲، قاهره: مكتبة أنجلو المصریة.
- ۱۰- برنجكار، رضا، آشنایی با علوم اسلامی (كلام، فلسفه، عرفان) (۱۳۸۷)، تهران: سمت.
- ۱۱- الحنفی، جلال (۱۹۷۸)، العروض تهذيبه وإعادة تدوينه، بغداد: وزارة الأوقاف.
- ۱۲- الديلمی، ابوالحسن علی بن محمد (۲۰۰۷)، عطف الألف الألفو على اللام المعطوف، حققه حسن محمد عبداللطيف الشافعي و جوزف نورمنت بل، قاهره: دارالكتاب المصری.
- ۱۳- زرکلی (۱۹۸۶)، الاعلام، المجلد الخامس، الطبعة السادسة، دارالعلم للملایین: بیروت.
- ۱۴- السبکی، عبد الوهاب بن علی (۱۹۶۴)، طبقات الشافعية الكبرى، حققه محمود محمد الطناحي و عبد الفتاح الحلو، المجلد الرابع، نشرها فيصل عيسى البابي الحلبي.
- ۱۵- سجادی، سيد جعفر (۱۳۳۹)، فرهنگ مصطلحات عرفا، چاپ اول، تهران: انتشارات کتابفروشی بوذرجمهري.
- ۱۶- صافي حسين، علی (۱۹۶۴)، الأدب الصوفي في مصر في القرن السابع الهجري، قاهره: دارالمعارف.
- ۱۷- _____ (بی تا)، ابن الکيزاني (الشاعر الصوفي المصري حياته و ديوانه)، قاهره: دارالمعارف.
- ۱۸- صلاح الصفدي، الوافي بالوفيات (۱۹۶۲)، باعثناء أيمن فواد السيد، ج ۱، ط ۲، نشرها جمعية المستشرقين الألمانيه.
- ۱۹- غزالي، امام محمد (۱۳۶۸)، كتاب الأربعين، ترجمه برهان الدين حمدي، چاپ اول، تهران: اطلاعات.
- ۲۰- فروخ، عمر (۱۹۷۲)، تاريخ الادب العربي (من مطلع القرن الخامس الى فتح العثماني)، ج ۳، بیروت: دارالعلم للملایین.

- ۲۱- کلباسی اشتری، حسین (۱۳۸۲)، «نگاهی به احوال و اقوال فرقه کلامی کرامیه»، مجله پژوهش های فلسفی - کلامی، بهار و تابستان ۱۳۸۲، شماره ۱۵ و ۱۶، صص ۸۸ تا ۱۰۴.
- ۲۲- محمدی، کاظم (۱۳۸۱)، چشمه بقا (سیری در عشق عرفانی)، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۳- مشکور، محمد جواد (۱۳۷۵)، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
- ۲۴- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹)، آشنایی با علوم اسلامی (کلام - عرفان حکمت عملی)، جلد دوم، چاپ هشتم، تهران: صدرا.
- ۲۵- معروف، نایف (۱۹۹۷)، علم العروض التطبیقی، بیروت: دار النفائس للطباعة والنشر والتوزیع.
- ۲۶- میانجی همدانی، عین القضاة (۱۳۸۹)، تمهیدات، تعلیق عقیف عسیران، چ دوم، تهران: کتابخانه منوچهری.
- ۲۷- یشربی، یحیی (۱۳۶۶)، فلسفه عرفان، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۲۸- _____ (۱۳۷۴)، عرفان نظری، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

Received: 2018/5/2

Accepted: 2018/10/9

A Survey of the Mystical Poetry by Ibn Alkizanie

Omid Izanlou,¹, Tahereh Nobaghi²

Abstract:

Ibn Alkizany was an Egyptian Sufi and live in the fifth century AH. He was Composing the poetry in addition to was Faqih an Sufi but only a few of his poems remain. The poetry is a way to discussing the Inexpressible fact of Mysticism and we effort to studing the Poetry of Ibn Alkizanie with this atitude by Descriptive -Analysis method. The dominant feature of his poetry that we can see in his poetry are; using of symbolism and metaphor, Using the famous meter of poem, the small number of poems, pretentiousness, Specific imagery and imitation. There are Preaching and Guidance and love the concept of his poetry but his love is to three kind. The poetries that beloved is Female or male or plural. We can see the presence of female beloved in all mystical poetry that is a manifestation of divine love. The beloved male can also be an expression of his religious beliefs; Tajsim and Tashbih, that effect at his atitude. But we can not have a logical reason for plural beloved But that's concept are similar; The distance of separation, Beloved suffering, Tough of love, Ditched of beloved and other's blame.

Keywords: *Ibn Alkizanie, Mystic, Poetry, love*

¹. Arabic Language and Literature, University of Kowsar, Bojnourd Branch, Bojnourd, Iran, Corresponding Author.

². MA, Hadith and Quranic Sciences.